**انتخابات فرانسه و آخرین آزمون چپ در عصر راست افراطی**

رضا نساجی[[1]](#footnote-1)

صد و ده سال پس از آنکه ورنر زُمبارت، جامعه‌شناس-اقتصاددان آلمانی، پرسش «چرا در ایالات‌متحده آمریکا سوسیالیسم وجود ندارد؟» (warum es in den Vereinigten Staaten keinen Sozialismus gebe؟) را مطرح و تلاش کرد در جستاری با این نام به آن پاسخ گوید،[[2]](#footnote-2) اینک این پرسش مطرح است که چرا سوسیال‌دموکراسی هم همچون کمونیسم در آمریکا و اروپا در حال زوال است، آن هم در شرایطی که راست افراطی همچون شبحی در حال تسخیر اروپا همچون آمریکای ترامپ است؟

**چپ رادیکال در برابر راست رادیکال**

برخلاف باور عموم و اتمسفر روشنفکری ایران که نئومارکسیسم را در برابر نئولیبرالیسم معرفی می‌کند تا مجله‌اش که حول اقتصادانان ریاضی‌زده دولتی می‌گردد، بیشتر بفروشد، سوسیال‌دموکراسی اروپا به لیبرالیسم نمی‌بازد؛ چراکه خود دفاع از ارزش‌های لیبرالیسم در حوزه اجتماعی را بر عهده داشته، همچنان که محافظه‌کاری دفاع از ارزش‌های لیبرالیسم در حوزه اقتصاد را. بلکه در جدال با نیروهای دست‌راستی (اعم از محافظه‌کار و راست‌گرای افراطی) است و احزاب لیبرال طبق معمول تقریباً هیچ‌کاره‌اند. آمارها گواه این ادعاست: حزب «دموکراتیک آزاد» آلمان به مدت 70 سال بعد از جنگ جهانی دوم در بوندس‌تاگ حضور داشت، اما در انتخابات اخیر پارلمان چنان شکست خورد که حتی یک نماینده هم ندارد. حزب لیبرال دموکرات بریتانیا هم که انشعاب از حزب چپ کارگر بوده، تنها در صورت ائتلاف با حزب محافظه‌کار شانس در قدرت را یافته است. در فرانسه هم کمابیش رقابت میان حزب محافظه‌کار جمهوری‌خواه و حزب سوسیالیست است، در کنار احزاب راست رادیکال جبهه ملی و چپ رادیکال حزب کمونیست.

بنابراین وجود حزب لیبرال در مقابل احزاب چپ، توهم مطبوعات روشنفکری ایران است، مگر در آمریکا که دعوا میان محافظه‌کاران جمهوری‌خواه و لیبرال‌های حزب دموکرات است. اما حتی در آنجا هم در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری که به مبارزه نهایی ترامپ و کلینتون انجامید، این دوگانه مورد مناقشه بوده است.[[3]](#footnote-3) اما به هر حال، درباره وضع کنونی آمریکا، پرسش زمبارت دوباره باید طرح شود، پرسشی که پاسخ خود او به آن این‌گونه شروع می‌شد: «در آمریکا، کارگر و بورژوا در خیابان در کنار هم هستند، زنان کارگر و مردان کارگر، بدون داشتن داغ طبقاتی که کارگران اروپایی بر پیشانی دارند.»

در آنجا ما با صف زنان و مردان کارگر از کار بیکار شده آمریکایی در کنار کارفرمایان تریلیونر مواجهیم، که در کنار هم در همایش‌های انتخاباتی دونالد ترامپ شرکت کردند و به او رأی دادند، بدون توجه به تضاد منافع طبقاتی‌شان. ترامپ خود در اولین توییت بعد از پیروزی نوشته بود: «چه عصر زیبا و مهمی! مرد و زن فراموش‌شده هرگز بار دیگر فراموش نخواهند شد، ما گرد هم خواهیم آمد آن گونه که هرگز پیش از این نبود.»

اما مسئله‌ی ما فقط وضع احزاب سنتی در آمریکا در رقابت با پوپولیسم راست افراطی نیست، بلکه همین مسئله را می‌توان به افول احزاب چپ اروپا بسط داد. سوسیال‌دموکرات‌های آلمان بار دیگر مانند دهه 60 میلادی با محافظه‌کارها (ائتلاف قدیمی اتحادیه دموکرات‌مسیحی و سوسیال‌مسیحی باواریا) ائتلاف کرده‌اند تا دولت تشکیل شود، اما این بار نه به ناتوانی در مقابل دستاوردهای معجزه اقتصادی (Wunderwirtschft) کنراد آدناوئر، که به بی‌هویتی خودشان اعتراف می‌کنند، چرا که ایده‌ی خاصی در مقایسه با برنامه‌های دولت حاکم حزب خانم مرکل ندارند.

اما حزب سوسیال‌دموکرات نه تنها کورت شوماخر، ویلی برانت و هلموت اشمیت ندارد، که حتی سیاست‌مداری با قامت گرهارد شرودر هم نمی‌تواند عرضه کند. مشکل دکتر شوماخر این بود که به معجزه آدناوئر باخت و به زعم چپ‌های آلمان غربی، فرصت ادغام دوباره دو کشور آلمان‌ در سایه حاکمیت احزاب چپ در دو سوی دیوار برلین به هدر رفت. مشکل برانت هم این بود که با طرح برنامه‌ی گودسبرگ از مواضع مارکس عقب‌نشینی کرد و به ائتلافی با احزاب راست در 1966 تن داد که به جدایی جناح چپ دانشجویی و چپ رادیکال از حزب سوسیال دموکرات و تشکل «اپوزیسیون خارج از پارلمان» انجامید؛ ائتلافی که کورت کیزینگر دست‌راستی، صدراعظم آن بود و برانت وزیر امورخارجه‌اش که البته سه سال بعد صدراعظم شد. اشمیت هم شاید محبوب‌ترین سیاستمدار آلمانی پس از جنگ باشد، اما همو بود که پس از سیزده سال، قدرت را به دست‌راستی‌ها تحویل داد تا هلموت کهل دموکرات‌مسیحی برای 16 سال صدراعظم بماند.

آخرین ستاره بخت سوسیال‌دموکرات‌های آلمان، گرهارد شرودر بود که در ائتلاف با حزب نوظهور ائتلاف سبز (همان جنبش دانشجویی کمونیست آلمان که با ویلی برانت به خاطر عقب‌نشینی از مارکس درافتاده و حالا خود چپ معتدل طرفدار محیط‌زیست شده بودند) دوباره سوسیال‌دموکرات‌ها را به قدرت رساند، اما دولت مستعجل این ائتلاف که از تک‌تک مواضع خود عقب‌نشینی کرد، حاکمیت 12 ساله آنگلا مرکل آنگلا مرکل دموکرات‌مسیحی را در پی داشته است.

اما چرا سوسیال دموکرات‌ها و متحدشان سبزها همان شانس‌های گذشته را هم ندارند؟

ماجرا باز هم از شرودر آغاز می‌شود که بار دیگر ائتلاف با احزاب راست را آغاز کرده بود، روندی که در دوران پایانی کمونیسم در بلوک شرق، از جانب احزاب چپ میانه اروپای غربی برای پیوند با احزاب راست میانه (در مقابل احزاب چپ رادیکال (کمونیست) و راست رادیکال (ناسیونالیست افراطی) پی گرفته می‌شد؛ سوسیالیست‌های فرانسه (PS) به رهبری فرانسوا میتران در برابر حزب کمونیست، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان (SPD) به رهبری شودر در مقابل احزاب چپ (حزب کمونیست برجا مانده از DKP و KPD و بعدها حزب Link به عنوان بقایای اتحاد سوسیالیستی آلمان شرقی) آلمان، حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) به رهبری رومانو پرودی در برابر حزب کمونیست ایتالیا، جناح میانه‌روی حزب کارگر بریتانیا (Labour Party) در برابر جناح رادیکال این حزب، حزب کارگران سوسالیست اسپانیا (PSOE) به رهبری فیلیپه گونزالس در برابر حزب کمونیست و...

در چنین شرایطی، شاهد کاهش شدید آراء احزاب چپ میانه هستیم که در سال‌های اخیر یا به ائتلاف با احزاب راست میانه تن داده بودند (که هم ناکارآمدی برخی از این دولت‌های ائتلافی به ضرر آن‌ها تمام شد و هم کارآمدی نسبی برخی از آن‌ها مثل دولت مرکل در آلمان، آن به حساب جناح راست میانه گذاشته می‌شد)، یا در مواردی مثل یونان یا ایرلند به کلی از معادلات حذف شده بودند. در آخرین مورد، در انتخابات اخیر هلند حزب کارگر فقط ۵.۷ درصد آرا را کسب کرد؛ آن‌هم در حالی که در انتخابات قبلی سهم این حزب از آرا ۲۴.۸ درصد بود و در انتخابات قبلی ۱۹.۶.[[4]](#footnote-4)

**راست افراطی با شعار چپ می‌آید**

مارکس که 150 سال قبل گفته بود «نقد مذهب تا آنجا که به آلمان مربوط است به پایان رسیده»، باید اکنون تفرقه فرزندان فکری خود را در مقابل ائتلاف دموکرات‌مسیحی و سوسیال‌مسیحی ببیند. البته او شاید خواهد گفت که انحراف کنونی حزب سوسیال‌دموکرات از ایده‌های رقیبش، فردیناند لاسال، برآمده و به او ربطی ندارد. هرچه هست، تاریخ 150ساله حزب سوسیال‌دموکرات آلمان (از 1863 تاکنون) از برنامه‌ی سوسیال‌دموکراسی گوتا (۱۸۷۵) که مارکس آن را نقد کرده بود، برنامه‌ ارفورت (1891) که مارکسیسم غیرارتدوکس و غیرانقلابی بود، برنامه گورلیتس (1921) که مارکسیسم تجدیدنظرطلبانه بعد از شکست انقلاب مارکسیستی 1919 رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت را طرح می‌کرد، برنامه‌ هایدلبرگ (1925) در بازگشت به برنامه ارفورت، و برنامه گودسبرگ (1959) که خداحافظی با مارکسیسم بود و نهایتاً به ائتلاف با محافظه‌کاران برای تشکیل دولت انجامید، نتیجه‌اش کسب 25.74 درصد آراء در برابر 41.64 درصد حزب دموکرات‌مسیحی در آخرین انتخابات پارلمان فدرال است.

احزاب چپ دیگر اروپا هم کمابیش چنین وضعی دارند. اما رقیب اصلی آن‌ها در آینده نه احزاب سیاسی محافظه‌کار با گرایش اقتصادی نولیبرال موجود، که احزاب دست‌راستی و ناسیونالیست افراطی خواهند بود، از حزب آلترناتیو آلمان گرفته تا جبهه ملی فرانسه (که در آمریکا، ترامپ می‌تواند با سیاست‌های ملی‌گرایانه، انزواطلبی و مهاجرستیزی خود نمونه مشابهی برای آن‌ها باشد). وقتی راست نولیبرال در آمریکا، تنها کاندیدای مدعی سوسیال‌دموکراسی درون حزب خودی را تحت فشار می‌گذارد و به‌رغم بخت بالای جلب توجه توده‌های ناراضی از وضع موجود بایکوت می‌کند، طبیعی است که توده‌های منتقد به سمت افراطیون دست‌راستی بروند تا مهاجران را از خاک آمریکا بیرون بریزند. همچنان که وقتی چپ در اروپا نمی‌تواند نیاز کارگران و بیکاران را به‌عنوان نقد معضلی در نظام سرمایه‌داری پاسخ بدهد، ناسیونالیست‌های افراطی صورت مسئله را به شکل معضلی از جانب سیاست‌های اتحادیه اروپا در مسئله مهاجران خارجی طرح خواهند کرد.[[5]](#footnote-5)

کاسه کوزه بر سر مهجران و قوانین اتحادیه اروپا می‌شکند و شاید همچون بریتانیا، روزی شاهد خروج فرانسه هم از اتحادیه اروپا باشیم، در شرایطی که احزاب چپ و راست مجبور به ائتلاف با یکدیگر در مقابل ناسیونالیست‌ها هستند، درست مثل انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه 2002 که با ورود لوپن به دور دوم، ائتلاف احزاب راست و چپ خطر افراط‌گرایی را در اذهان عمومی برجسته کردند تا او به ریاست‌جمهوری نرسد. در نتیجه، در حالی که طرفداران چپ‌ها (اعم از هواداران حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست) برای‌ رأی دادن به کاندیدای راست میانه صورتشان را با دستمال پوشانده بودند و دستکش سفید به دست داشتند، ژاک شیراک محافظه‌کار حاکم شد، نه ژان-ماری لوپن به عنوان رهبر فاشیسم.

اما، در غیاب حضور قدرتمند و مؤثر چپ – در شرایطی که سیاست‌مداران مدعی چپ بریتانیا بر سر راه جرمی کوربین سنگ‌اندازی می‌کنند، در فرانسه، اولاند آنچنان افتضاح به بار آورده که نتواند دوباره کاندیدا شود، در آلمان سوسیال‌دموکرات‌ها در راست میانه هضم شده‌اند، و در آمریکا سندرز که تنها سناتور مخالف تمدید تحریم‌های داماتو علیه ایران بود عملاً توسط هم‌حزبی‌هایش به حاشیه رانده شده – اروپا و امریکا در مقابل موج رو به تزاید راست افراطی چه چاره‌ای دارند؟

**امیدهای باقیمانده چپ رادیکال در اروپا**

چپ میانه‌روی بریتانیا هنوز یک فرصت دیگر برای یافتن یک چهره کاریزماتیک و منتقد دارای دکترین آلترناتیو دارد که البته رأس حزب همچنان در برابر آن مقاومت می‌کند، تا جایی که رأی مردم به خروج از اتحادیه اروپا (موسوم به برگزیت) را هم به ناتوانی او منتسب کرد. در حالی که منطقاً اگر قرار بود این نتیجه به حساب ضعف سیاستمداران گذاشته شود، رهبران دولت وقت باید پاسخگو می‌بودند، کما اینکه نخست‌وزیر دست راستی، دیوید کامرون از سمت نخست‌وزیری و رهبری حزب محافطه‌کار استعفا و جای خود را به ترزا می داد.

به رغم این‌ها، پیروزی جرمی کوربین بر کاندیدای جناح میانه حزب کارگر، اون اسمیت، در انتخابات درون‌حزبی سپتامبر 2016 با نتیجه قاطعی رقم خورد و رهبری مجدد او بر حزب کارگر را در پی داشت؛ آن هم در شرایطی که اکثر نمایندگان پارلمانی حزب کارگر و نیز شماری از شخصیت‌های ارشد این حزب از جمله تونی بلر (نخست‌وزیر اسبق)، دیوید میلیبند (وزیر اسبق خارجه)، اد میلیبند (رهبر سابق حزب) و صادق خان (شهردار لندن) از اسمیت حمایت کرده بودند. کوربین که در انتخابات رهبری حزب کارگر در سپتامبر 2015 هم توانسته بود 59.9 درصد از آرا را کسب کند، این بار هم رأی عدم اعتماد سه چهارم از نمایندگان پارلمانی حزب را با کسب حمایت اتحادیه‌های کارگری به ویژه شخص لن مک کلوسکی (رهبر اتحادیه بزرگ کارگری «یونیت») و کسب 61.8 درصد از کل آراء اعضای حزب جبران کرد.

این پیروزی از این جهت اهمیت داشت که علاوه بر غلبه بدنه کارگری-سندیکایی بر الیگارشی میانه‌رو در رأس حزب، صراحتاً بر عقیده سوسیالیستی میتنی بود. چنانکه کوربین در گفت‌وگو با شبکه اسکای نیوز (28 سپتامبر 2016) گفته بود اطمینان دارد می‌تواند با سیاست‌های سوسیالیستی، حزب کارگر را در انتخابات عمومی آینده پیروز کرده و به نخست‌وزیری انگلیس برسد. او با اشاره به اینکه «نظام خدمات درمانی عمومی (NHS) در انگلستان «حاصل تفکر سوسیالیستی» و اقدامات ]نماینده‌ای چپ‌گرا به نام [آنیرین بوان (Aneurin Bevan) ]به عنوان فرزند[ یک کارگر معدن است» گفت: «با سوسیالیسم نباید مانند «کلمه‌ای زشت» برخورد شود که فقط در خفا می‌توان از آن صحبت کرد. سوسیالیسم، ایدئولوژی مبتنی بر این اصل است که همه باید تلاش کنند و افراد نیازمند باید از تلاش جمعی ما برخوردار شوند.»[[6]](#footnote-6)

جرمی کوربین برای حزب کارگر همان شانسی است که برنی سندرز با گرایش‌های خفیف سوسیال‌دموکراتیک برای حزب دموکرات آمریکا می‌توانست باشد و البته به هدر رفت - ایالت‌های میشیگان و ویسکانسن که آرای الکترال آن به نفع ترامپ تمام شد، پیش‌تر در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات، برنی سندرز را به کلینتون ترجیح داده بودند، و حزب دموکراتیک با تحمیل کلینتون به رأی‌دهندگان به همین سادگی بخت پیروزی را از دست داد - مگر آنکه ناکامی ترامپ دیوانه، موجب سرخوردگی شدیدتر توده آمریکا از قشر حاکم سیاسی-اقتصادی، و رویکرد آن‌ها به آلترناتیوی جدی از جنس سندرز شود.

در مقابلِ ضعف حاکم بر احزاب چپ اروپا و فقدان حزب چپ در آمریکا، می‌توان ظهور جرمی کوربین در حزب کارگر بریتانیا را به مثابه نشانه‌هایی از احیای چپ در اروپا جدی گرفت؛ بخشی از فرآیند تغییر جهت چپ میانه (سوسیال‌دموکراتیسم) اروپا به چپ رادیکال که توسط برخی اعضای مجموعه‌ی «حزب سوسیالیست اروپا» (PES) آغاز شده است. همچنان که جیانی پیتلا، رهبر احزاب چپ میانه در پارلمان اروپا که سال قبل با شکست مقابل آنتونیو تایانی، نامزد حزب مردم اروپا، ریاست پارلمان اروپا را واگذار کرده بود، چند ماه پیش از پایان ائتلاف بزرگ این احزاب با مجموعه‌ی راست میانه در اروپا و رقابت با ایشان در سطح اروپایی خبر داد.

این فرایند در عمل، توسط آنتونیو کوستا، نخست‌وزیر فعلی پرتغال، آغاز شد که پس از دوم شدن چپ‌های میانه پرتغال در انتخابات، به جای ائتلاف با احزاب راست پیروز، برای اولین بار ائتلافی با شرکت دو حزب چپ رادیکال تشکیل دادند. این سیاست جدید، افزایش محبوبیت آن‌ها از 24.3 تا 38.3 را در پی داشته است. اوج ماجرا احتمالاً در آلمان خواهد بود؛ پس از انتخابات برلین که شاهد بودیم که سوسیال‌دموکرات‌ها به جای ادامه‌ی ائتلاف با حزب دموکرات‌مسیحی (به رهبری صداعظم، مرکل) به سراغ چپ‌های رادیکال رفت و برای اولین بار در جمهوری فدرال آلمان دولتی با رهبری چپ میانه و همراهی چپ رادیکال تشکیل شد. این مقدمه‌ای شد برای مذاکرات بین احزاب چپ برای ائتلاف بعد از انتخابات امسال. حالا حزب سوسیال دموکرات به جای ۲۳ درصد انتخابات ۲۰۰۹ به ۳۱ درصد رسیده است و امیدوار است به جای آنگلا مرکل، مارتین شولتس را صدراعظم آلمان کند که هم‌اکنون رئیس‌ پارلمان اروپاست.

**انتخابات فرانسه و عصر راست افراطی**

به فرانسه بازگردیم، جایی که موج بزرگ‌تری از راست افراطی با اهدافی مشابه ترامپ در امریکا، در راه است. در مقابلِ خانم لوپن که شعار خروج از اتحادیه اروپا و مقابله با مهاجران را به جدیت پیگیری می‌کند و در حال حاضر بیشترین آراء در نظرسنجی‌های انتخاباتی را داراست، حزب سوسیالیست فرانسه که با رهبر فعلی خود، رئیس‌جمهور فرانسوا اولاند، بختی نداشت، با ایستادگی جناح چپ حزب در مقابل جناح راست حاکم، تلاش کرد خود را بازسازی کند. در دور نخست انتخابات درون‌حزبی سوسیالیست‌های فرانسه، بنوا آمون از جناح چپ حزب، ۳۵ درصد آراء را به دست آورد و با حمایت مونته‌بورگ، دیگر کاندیدای جناح چپ حزب که با ۱۸ درصد سوم شد – در دور دوم، مانوئل والس - از جناح راست حزب را که برای نامزدی ریاست‌جمهوری از پست نخست‌وزیری استعفا داد و ۳۱ درصد آراء دور اول را به دست آورد - شکست داد. با این همه، در نظرسنجی‌هایی که تاکنون انجام شده، آمون به عنوان کاندیدای نهایی سوسیالیست‌ها از بین 6 کاندیدای اصلی کمترین رأی را دارد، اما در مقابل و در آستانه دور اول انتخابات فرانسه (23 آپریل)، ژان لوک ملانشون، کاندیدای چپ رادیکال، رشد قابل توجهی در نظرسنجی‌ها داشته است:

مارین لوپن از حزب «جبهه ملی» (FN): ۲۳ درصد (راست افراطی)

امانوئل مکرون از حزب تازه‌تأسیس «مترقی» (En Marche): ۲۳ درصد (گرایش میانه)

فرانسوا فیون از حزب «جمهوری‌خواه» (LR): ۱۹ درصد (راست میانه)

ژان لوک ملانشون از «حزب کمونیست» (PCF) ۱۹درصد (چپ رادیکال)

بنوا آمون از «حزب سوسیالیست» (PS) ۸/۵ درصد (چپ میانه)[[7]](#footnote-7)

با این حال، رقابت درون‌حزبی حزب سوسیالیست فرانسه که به پیروزی جناح چپ آن انجامید، در کنار بالا رفتن آراء چپ رادیکال فرانسه، نشانه‌های مثبتی از ایستادگی در برابر پوپولیسم راست افراطی است. باید صبر کرد و دید آیا این دو گروه شانسی برای حضور در مرحله دوم انتخابات دارند یا خیر، و در صورت پیروزی یا شکست، به هم نزدیک می‌شوند تا فرانسه و در واقع کل اروپا شاهد تحولات تازه‌ای باشد؟ هرچه باشد، انتخابات فرانسه، آخرین آزمون چپ در عصر برکشیده شدن راست افراطی است که قهرمان آن دونالد ترامپ و مارین لوپن هستند.

1. - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی تهران R.nasaji@atu.ac.ir [↑](#footnote-ref-1)
2. - این رساله زمبارت مانند بیشتر آثار باارزش او به فارسی ترجمه نشده:

Sombart, Werner (1906). Warum gibt es in den Vereildgten Staaten keinen Sozialismus?. Tübingen: J.C.B. Mohr.

 اما ترجمه انگلیسی چاپ نخست را با ترجمه پاتریشیا ام. هوکینگ می‌توان در اینجا یافت:

Sombart, Werner (1905). Why is there no socialism in the United States?. Translated by Hocking, Patricia M. (1976) New York: The Macmillan Press.

مقاله قدیمی جروم کارابل در نیویورک ریویو آو بوکز درباره این کتاب خواندنی است:

<http://www.nybooks.com/articles/1979/02/08/the-reasons-why/>

مارتین لیپست، جامعه‌شناس آمریکایی و گری مارکز هم در کتابی مسئله ناکامی چپ در آمریکا را بررسی کرده‌اند:

Marks, Gary؛ Lipset, Seymour Martin .(2000)It Didn't Happen Here: Why Socialism Failed in the United States. New York: W. W Norton Press.

دیوید میلر هم در کتابی که به صورت الکترونیک نشر یافته، به این موضوع پرداخته:

Miller, David (2014). Why is there “No Socialism” in the United States? (A Historical and Institutional Examination). MillerThesis. [↑](#footnote-ref-2)
3. - در مقابل دوگانه سیاسی نولیبرال-نومحافظه‌کار در انتخابات آمریکا و امید به اصلاحات اقتصادی چپ‌گرایانه حزب دموکرات در مقابل سیاست‌های اقتصادی نولیبرال محافظه‌کاران، اریک درایتسر در وب‌سایت کانترپانچ، هیلاری کلینتون را نئولیبرال می‌داند و ادعای اصلاح‌طلبی او در مقابل وضع موجود را یک دروغ می‌خواند:

http://www.counterpunch.org/2016/08/10/hillary-clinton-and-the-big-neoliberal-lie/

در مقابل، لری الیوت، سردبیر بخش اقتصادی گاردین هم ترامپ را نئولیبرال نمی‌داند، بلکه یک پوپولیست می‌خواند:

https://www.theguardian.com/business/2016/jul/31/trumps-economic-view-is-far-from-neoliberal-but-it-rides-a-populist-wave

بنیامین اپلباوم هم در نیویورک‌تایمز از بازگشت به اقتصاد سنتی سوداگرایانه 200 سال قبل می‌گوید و ترامپ را مرکانتیلیست می‌نامد نه نولیبرال:

http://www.nytimes.com/2016/03/11/us/politics/-trade-donald-trump-breaks-200-years-economic-orthodoxy-mercantilism.html [↑](#footnote-ref-3)
4. - برای مقایسه، وضعیت حزب چپ میانه در این کشورها را بنگرید. عدد اول نتیجه‌ی حزب در انتخابات یکی مانده به آخر کشور مربوطه را نشان می‌دهد و عدد دوم نتیجه‌ی حزب در آخرین نظرسنجی‌های انجام شده برای انتخابات بعدی:

فرانسه: ۲۵.87 (سگولن رویال ۲۰۰۷) - 8.5

http://dataviz.ifop.com:8080/IFOP\_ROLLING/IFOP\_12-04-2017.pdf

بریتانیا: 29.1 - 25

https://d25d2506sfb94s.cloudfront.net/cumulus\_uploads/document/x4597y9nuj/TimesResults\_170406\_VI\_Trackers\_W.pdf

ایتالیا: 29.55 - 26.6

http://scenaripolitici.com/2017/04/sondaggio-emg-acqua-10-aprile-2017.html

اسپانیا: 28.8 - ۲۲.۳

http://www.eldiario.es/politica/Murcia-incrementa-erosion-Partido-Popular\_0\_632037030.html

لهستان: 8.24 - 4

http://wyborcza.pl/7,75398,21606767,poparcie-dla-pis-bez-zmian-po-rosnie-sondaz-cbos.html

بلژیک: ۳۹ کرسی-۲۸ کرسی

http://www.lesoir.be/1423669/article/actualite/belgique/politique/2017-01-24/grand-barometre-ptb-se-felicite-son-succes-aupres-des-citoyens

یونان: 12.8 – 7.6

http://www.skai.gr/files/1/000000/Final\_SkaiTaseis\_6-8%CE%91%CF%80%CF%8117.pdf

چک: 22.08 – 14.2

http://www.parlamentnilisty.cz/arena/monitor/Gazdik-a-Belobradek-tesne-pod-carou-Sance-tu-ale-je-i-pro-Kalouska-Novy-vyzkum-nova-data-483339

سوئد: 30.7 – 23.3

https://nyheteridag.se/sentio-efter-terrordadet-nytt-sd-rekord-pa-272-procent/

ایرلند: 19.4 - ۶

http://www.redcresearch.ie/wp-content/uploads/2017/03/SBP-March-2017-Poll-Report-GE16-1.pdf [↑](#footnote-ref-4)
5. - این همان مطلبی است که شانتال موف در مصاحبه‌ای درباره برکشیده شدن پوپولیسم چپ و راست بعد از عقب‌نشینی احزاب چپ از مواضع خود به آن اشاره می‌کند: «اروپا مصداق تمام‌عیاری است از آنچه من «امر پساسیاسی» می‌نامم. در طول سی سال گذشته، ما شاهد بوده‌ایم که با به ‌قدرت‌ رسیدن گروه‌هایی مثل جریان سوم بلر، تفاوت‌های میان چپ و راست کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شده‌اند. این پدیده نشان‌دهندۀ آن است که چگونه تمامی احزاب سوسیال‌دمکرات به‌سوی مرکز میل کرده‌اند و دیگر نمی‌خواهند ذیل لوای چپ شناخته شوند. یکی از خصیصه‌های دوران پساسیاست همین فقدان تفاوت میان مرکز-راست و مرکز-چپ است. هر دوی این احزاب، این ایدۀ مارگارت تاچر را پذیرفته‌اند که هیچ بدیلی برای جهانی‌سازی نولیبرال وجود ندارد و بنابراین تنها کاری که سوسیال‌دمکراسی‌ها می‌توانند بکنند، این است که هژمونی نولیبرال را به‌شیوه‌ای کم‌وبیش انسانی‌تر و بازتوزیعی‌تر اجرایی کنند. این امر سبب شده است که علاقه به امر سیاسی به‌ نحو چشمگیری کاهش یابد و مشارکت در انتخابات شدیداً کم شود. این امر نشان‌دهندۀ بحران دمکراسی نمایندگی است. من سیاست را در قالب مفاهیم آگونیستی و ستیزه‌جویانه می‌فهمم که تلویحاً بر این امر دلالت دارد که شهروندان حقیقتاً قادرند تا میان پروژه‌های مختلف در جامعه دست به انتخاب بزنند. اما امروزه در اکثر انتخابات، مردم میان پپسی‌کولا و کوکاکولا انتخاب می‌کنند: دو مسمی ذیل یک اسم؛ همان‌طور که امروزه دربارۀ سوسیال‌دمکراسی و راست-مرکز در اروپا این امر اتفاق افتاده است.»

<http://tarjomaan.com/vdcc.pq4a2bqx4la82.html> [↑](#footnote-ref-5)
6. - <http://news.sky.com/story/jeremy-corbyn-well-win-election-as-socialist-party-10595619> [↑](#footnote-ref-6)
7. - نظرسنجی ۸.۵ مربوط به پنجم تا هفتم آپریل:

http://www.bva.fr/data/sondage/sondage\_fiche/1977/fichier\_intentions\_de\_vote\_-\_vague\_16\_-\_pop2017\_-\_8\_avril\_2017\_-\_presentationbbd1d.pdf

داده‌های اخیر درباره وضع احزاب و انتخابات در اروپا و امریکا را مدیون سهیل‌جان‌نثاری، دانشجوی دکترای علوم سیاسی در دانشگاه [Pompeu Fabra](https://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=Pompeu_Fabra_University&action=edit&redlink=1) اسپانیا، هستم که تحولات این کشورها را به طور منظم رصد می‌کند. بدون این‌ اطلاعات و تحلیل وی از آرایش سیاسی احزاب چپ و راست در اروپا، این مطلب از علایق و مطالعه من در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ سوسیالیسم فراتر نمی‌رفت. [↑](#footnote-ref-7)